

بسم الله الرحمن الرحيم

«استعمار فرانو و ابزارهای رسانه‌ای»

سخنرانی پرفسور مولانا

سالن کوثر - پرفسور مولانا

۸۳/۱۲/۱۸

سلام عرض می‌کنم و از جناب آقای پویا و همکاران ایشان تشکر می‌کنم که این فرصت و این افتخار را به بنده دادند که اینجا باشم. بحث ما دربارهٔ استعمار و به خصوص، استعمار ویژه‌ای به نام استعمار فرانو و رابطهٔ آن در سطح جهانی و منطقه‌ای با موضوع رسانه‌هاست. بنده می‌خواهم ابتدا شرح تاریخی مختصری دربارهٔ رابطهٔ بین استعمار در ۵۰۰ سال گذشته و رسانه‌های مختلفی که در این پنج قرن نصیب جهانیان شده است، خدمتان عرض کنم و سپس روی موضوع ویژهٔ امروز، یعنی استعمار فرانو که ما اکنون با آن روبه‌رو هستیم، در ارتباط با رسانه‌های موجود به بحث بنشینیم.

رابطهٔ بین استعمار و رسانه‌ها قدیمی است. در واقع بدون وجود و استفاده از رسانه‌ها، استعمار کهن و استعماری که ما با آن آشنا هستیم، حداقل برای تاریخ ۵۰۰ سال گذشته، نمی‌توانست دوام پیدا کند. بنابراین اساس و پایهٔ استعمار کهن و نو و فرانو همیشه رسانه‌ها و وسایل ابزار اطلاعات و ارتباطات بوده و خواهد بود. ما اگر تاریخ ۵۰۰ سال گذشته را به دوران استعمار کهن و استعمار نو و استعمار فرانو تقسیم کنیم، می‌توانیم بگوییم که استعمار کهن، استعمار قدیم و از قرن ۱۵ میلادی شروع شده است، البته قبل از آن هم استعمار به صورت‌های مختلف بوده ولی فرصت بحث آن نیست، پس فعلاً از قرن ۱۵ شروع کنیم. این نوع استعمار با اکتشاف قارهٔ آمریکا و وسعت‌گیری علم و دانش در آن زمان شکل گرفت و جریانی بود که قبل از انقلاب صنعتی در حال وقوع بود. استعمار کهن را می‌توان به‌ویژه با مطالعه سیاست‌های سلطه‌جویانه امپراطوری اسپانیا و پرتغال دریافت. به خاطر دارید که پس از سقوط فرهنگ و تمدن و حکومت اسلامی در اسپانیا، اسپانیای اروپایی موفق شد حکومت سلطنتی خود را برقرار کند و اولین کاری که بعد از آن انجام داد، تجاوز سیاسی و اقتصادی به خارج مرزهای خودشان بود.

آنها در این باره از دانش و علم و اطلاعاتی که مسلمانان در آن منطقه دنیا به وجود آوردند، استفاده کردند و به نواحی مختلفی که بیش از همه در منطقه قاره آمریکا چشمگیر بود، مسلط شدند. حال باید پرسید اسپانیایی‌ها بعد از تسلط از جنبه رسانه‌ای و فرهنگی چه کار کردند؟ بنده درباره رفتار آنها با بومیان کاری ندارم و فرصت پرداختن به آن نیست. ولی به‌طور خلاصه، وقتی اسپانیایی‌ها به قاره آمریکا به‌ویژه به نیم قاره آمریکای لاتین تسلط پیدا کردند، سه اقدام بزرگ انجام دادند؛ اقدام اولیه آنها این بود که تلاش کردند مسیحیت اسپانیایی و ویژه خودشان را جایگزین دین بومی آنها کنند و موفق هم شدند. دوم اینکه زبان اسپانیایی را توسعه دادند (زبان‌های دیگر هم آنجا بود) و سوم اینکه رسانه‌ها و ساختارهای ارتباطی و اطلاعاتی آن روز را که متشکل از روزنامه، مجلات، چاپ، مدارس، دانشگاه‌ها بود، در آنجا دایر کردند. در واقع در تاریخ و به‌ویژه در تاریخ غرب، از تسخیر و حمله اسپانیایی‌ها، به‌عنوان تسخیر فرهنگی و تسخیر دینی و رسانه‌ای یاد می‌شود. اسپانیایی‌ها موفقیت‌های اقتصادی و سیاسی بسیاری داشتند، ولی جالب است که در نوشته‌های تاریخی اسپانیایی‌ها محکوم به این هستند که از جنبه رسانه‌ای و دینی و فرهنگی، آن بخش از قاره آمریکا را دگرگون کنند و این باعث می‌شود که در قرون ۱۸ و ۱۹، زمانی که امپراطوری اسپانیا نمی‌تواند در برابر دولت جدیدی که به نام امریکای شمالی ایجاد شده است، مقاومت کند، جنگ‌های اواخر قرن ۱۹ صورت می‌گیرد و جالب است که وقتی در اواخر قرن ۱۹ و پس از آزادی‌هایی که در قرون ۱۷، ۱۸، ۱۹، آمریکای لاتین برای کشورهای مختلف به ارمغان آورد، امریکای شمالی در آن زمان خود کشور بزرگی شده بود، با اسپانیا وارد جنگ می‌شود و دقیقاً یکصد سال پیش - مثل حالا که ملاحظه می‌کنیم - این جنگ‌های ارتباطی فرهنگی و خصومت‌ها در امریکای مرکزی، در کرانه اقیانوس آرام، در کشورهای مثل فیلیپین، کوبا و جزایر دریای هاوایی، صورت می‌گیرد و امریکایی‌ها به نام حفظ حقوق بشر - دقت بفرمایید به نام حفظ حقوق بشر - و به نام ایجاد نوعی دمکراسی و با این عناوین سعی می‌کنند امپراطوری اسپانیا را از آن نواحی دور کنند و خودشان جانشین آنها بشوند و همین هم می‌شود. تسخیر کوبا و فیلیپین و جزایر هاوایی ما را به یاد وضع فعلی روابط بین‌الملل آن ناحیه می‌اندازد. یک

قسمت از این استعمار کهن، زمانی به قرون بعدی می‌رسد که فن‌آوری‌های رسانه‌ای زیاد می‌شود و ارتباط استعمارگران یا مهاجمان با کشورهای تحت استعمار، بیش از پیش از طریق رسانه‌ها و زیرساخت‌های فرهنگی صورت می‌گیرد. مثالی می‌زنیم. در اواخر قرن ۱۸، ناپلئون بناپارت از فرانسه می‌خواهد مصر را تسخیر کند. اینگونه هم می‌شود. اولین کاری که ناپلئون می‌کند این است که دو روزنامه مهم مصر را که وجود نداشتند، به وجود می‌آورد. در واقع ناپلئون ناشر دو روزنامه اولیه مصر می‌شود. بعد قوانین شریعت و قوانین سنتی آنجا را عوض می‌کند. سپس قوانین گمرکی و آنگاه زیرساخت‌های فرهنگی را تغییر می‌دهد. یک قرن بعد، فقط اینها مثال دیگری که باز نشان‌دهنده رابطه بین سرمایه‌داری تسلط‌گرایی، استعمار و رابطه رسانه‌ها و زیرساخت‌های ارتباطی است، مربوط به یک قرن بعد از تسلط ناپلئون به مصر است. در همان زمان‌ها در کشورمان ایران شاهد هستیم که رویت‌ر که یک سرمایه‌دار بزرگ است، می‌خواهد امتیازاتی را از ناصرالدین شاه بگیرد، که در ابتدا موفق می‌شود و بعد ناکام می‌ماند و این داستان امتیازگیری خارجی‌ها از دودمان قاجاریه در افتضاحات و رسوایی‌های بزرگ مملکت ماست که فعلاً بماند، ولی آنچه در چارچوب سخن امروز ما جا دارد این است که ما از خود بپرسیم که رویت‌ر چه کسی بود؟ رویت‌ر همان کسی بود که خبرگزاری رویت‌ر را در سال ۱۸۵۱ در اروپا راه‌اندازی می‌کند. خودش یک بانکدار است. بنابراین هیچ مثالی بهتر از فعالیت رویت‌ر نیست که رابطه بین استعمار، سرمایه‌داری و رسانه‌ها را نشان بدهد. این نیم قرن آخر قرن نوزدهم از جنبه رسانه‌ها و ارتباطات نیم قرن بسیار مهمی است. برای اینکه برای اولین بار پس از سه الی چهار هزار سال، در همین نیم قرن فن‌آوری‌ها و زیرساخت‌های ارتباطاتی بسیار بزرگی تشکیل می‌شود که بنیانگذار ارتباطات فعلی ماست؛ مثل تلگراف، تلفن، عکاسی. و اینها انقلابات اقتصادی و سیاسی بسیاری را به وجود آوردند. تشکیل خبرگزاری‌های دنیا با اختراع تلگراف همراه است. همین باعث می‌شود که خبرگزاری‌های بزرگ قرن نوزدهم که یکی به فرانسه مربوط است، یکی به آلمان و یکی به انگلستان، مثل سران استعمار دنیا را از جنبه رسانه‌ای بین خودشان تقسیم می‌کنند.

این جریان و در واقع این استعمار کهن تا پایان جنگ دوم جهانی ادامه پیدا می‌کند. با شروع دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی، این سؤال پیش می‌آید که اکنون که خیلی از مستعمرات، آزادی‌های خود را به دست آورده‌اند، رسانه‌ها، و وضعیت ارتباطی و فرهنگی این کشورها چطور می‌شود و این دوره‌ای است که استعمار نو آغاز می‌گردد و این نوع استعمار، به معنی تسلط بر یک کشور از جنبه جغرافیایی نیست. بلکه مراد، کاشتن و پیوند دادن عوامل استعمار در آن کشورها و استفاده از زیرساخت‌های ارتباطی است. بنابراین، این عده از کشورها که از جنبه اقتصادی و سیاسی و حداقل روی اعلامیه‌ها و یادداشت‌ها از استعمار اروپا و امریکا رهایی پیدا کردند، به زودی اطلاع می‌یابند که نه تنها این وابستگی‌ها برطرف نشده، بلکه وابستگی‌های جدید به وجود آمده است. استعمار کهن به دلیل بی‌سوادی و کم‌سوادی بعضی از این نقاطی که تسخیر می‌کرد، نمی‌توانست نفوذ چندانی در آن مناطق و در میان اقشار مردم آنجا داشته باشد، بنابراین وقتی انگلیسی‌ها هند را گرفتند، فقط تلاش کردند نخبگان را تربیت کنند. فرانسوی‌ها بیشتر پیش رفتند و تأکید داشتند حداقل زبان فرانسه بین همه تعمیم پیدا کند، ولی استعمار نویی که بعد از جنگ جهانی دوم به وجود آمد، استعماری بود که متوجه شد افکار عمومی جدیدی تشکیل شده و در همین مستعمرات، سطح خواندن مردم بالا رفته است. بنابراین آنها آمده‌اند از رسانه‌های جدید استفاده کنند. از همین رو ساختارهای رسانه‌ای عوض شد و یکی از جریان‌های مهم آن دوره همان جریان یک سوی اطلاعات بود. این وضع ادامه پیدا کرد و به بحث‌های مختلفی در سطح دنیا منجر شد؛ از جمله در دهه ۱۹۶۰ و ۷۰ در سازمان ملل، در یونسکو، و در سطح ملی و منطقه‌ای بحث معروف نظام اطلاعاتی و ارتباطی جدید شکل گرفت. یعنی دنیای سوم می‌خواست صرفاً در ساختارهای اقتصادی تجدیدنظر نشود. اینها پی برده بودند که بدون ساختارهای فرهنگی رسانه‌ای و اطلاعاتی موفق نخواهند شد خود را از وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی رهایی بخشند. البته طرح این بحث که تقریباً یک دهه هم ادامه پیدا کرد، کار زیادی از پیش نبرد، ولی دو موضوع شکل گرفت که یکی از آنها این بود که مسئله ارتباطات، اطلاعات و رسانه‌ها عمومی شد؛ که این موضوع خیلی مهمی است. به عقیده بنده ما می‌توانیم آغاز استعمار فرانو را،

طلوع انقلاب اسلامی ایران بدانیم که با سقوط رژیم شوروی و اقمار آن، شدت بیشتری پیدا کرد. پس از پایان جنگ سرد بین این دو ابرقدرت، این پرسش مطرح می‌شود که منابع اقتصادی - سیاسی قدرت‌های بزرگ چگونه باید تأمین شود؟ اینها پی می‌برند که هم از جنبه نظری و هم از جنبه کاربردی، در مرحله استعمار نو، اطلاعات، ارتباطات و رسانه‌ها به‌عنوان ابزارهای اطلاعاتی و ارتباطی نقش بسیار بزرگی را دارند. به هر حال، در دهه گذشته، هم موضوع‌ها عوض می‌شود و هم ساختارهای اطلاعاتی - ارتباطی ترقی پیدا می‌کنند. در یک کلام، استعمار فرانو، از جنبه موضوعی و پیام موضوع‌های قدیمی را در چارچوب جدیدی مطرح می‌کند؛ از جامعه مدنی صحبت می‌کنند. از آزادی فردی سخن می‌رانند، از دموکراسی می‌گویند، از مشارکت حرف می‌زنند، از مبارزه با تروریسم بحث می‌کنند، از کمک کردن به زیرساخت‌های ملی دم می‌زنند و بالاتر از همه، مرحله جهانی شدن و جهانی‌سازی را مطرح می‌کنند. از جنبه فناوری، ما اکنون وارد دوره‌ای شده‌ایم که از دوران ماهواره گذشته به دوران اینترنت و رایانه رسیده‌ایم. مسئله بزرگی را مطرح می‌کنند. تبلیغ می‌کنند که جوامع بشری وجود دارند - علاوه بر جوامعی که از نظر زبانی، جغرافیایی، فرهنگی، آداب و آیین می‌شناسیم - که می‌توانند تشکیل و ترتیب بزرگی داشته باشند. لذا طنین اینکه ما می‌توانیم از طریق ارتباطات اینترنتی و رایانه‌ای جوامع دیگری به این جوامع اضافه کنیم، رواج پیدا می‌کند و این سؤال پیش می‌آید که آیا جامعه را موج‌های نامرئی با ارتباطات اینترنتی درست کرد؟ اینها قسمتی از توشه‌ها و غذاهایی است که برای احتیاج اجتماعی و فرهنگی و اطلاعاتی ساکنان این دنیا درست کرده‌اند. این را باید تشخیص داد. تشخیص این، به آسانی تشخیص استعمار کهن و نو نیست، زیرا استعمار کهن و نو آثار خیلی ملموسی داشت ولی گاهی آثار استعمار فرانو غیرملموس است. بنده برای مثال به دو - سه موضوع اشاره می‌کنم و برای تبیین آن، هم اشاره‌ای به گفته‌های دولتمردان غرب و رسانه‌های آنها دارم و هم یکی از گزارش‌های اخیر را مطرح می‌کنم که در خود آمریکا از طریق دولت آمریکا تهیه شده است که چگونه آن نظام، استراتژی ارتباطی خود را در دنیای کنونی و به‌ویژه در مقابله با دنیای اسلام باید حفظ کند. آقای هنری کسینجر یکی از نخبگان بزرگ آمریکا، وزیر خارجه سابق آنجا و

مشاور امنیتی کاخ سفید برای مدت‌ها پس از حوادث ۱۱ سپتامبر در مقاله‌ای طولانی که در واشنگتن پست نوشت، اظهار داشت این حادثه اکنون این فرصت را به ما داده است که ما در ساختار روابط بین‌الملل و وضع خودمان (یعنی امریکا) تجدیدنظر کنیم. حتی به خاطر دارم (که در ستون خودم در «چشم‌انداز» روزنامه کیهان همان موقع از ایشان نقل کردم) ایشان نوشته بود مبارزه با افرادی که ترور می‌کنند خوب است یا می‌توانیم موفق بشویم یا نه، ولی مهمتر از همه تجدید ساختارهایی است که ما قبلاً موفق به آن نشده بودیم و حالا باید بشویم. دو ماه پیش، در ۲۵ ژانویه امسال نیز ایشان مقاله‌ای در واشنگتن پست چاپ می‌کند و در آنجا درباره انتخابات اخیر عراق می‌نویسد که خروج امریکا از عراق تقریباً به طور مسلم باعث بروز جنگ‌های داخلی خواهد شد. بنابراین ما باید به هر ترتیبی که هست، آنجا باشیم حتی پس از انتخابات. ایشان می‌نویسند - و بنده دقیقاً حرف ایشان را اینجا تکرار می‌کنم - که این وظیفه ماست که مطمئن شویم نتیجه انتخابات در عراق با ارزش‌های ما و با امنیت جهانی مطابقت دارد. به عبارت دیگر، دموکراسی باید با منافع ما تعریف بشود. دموکراسی باید از جانب ما مطرح باشد. ایشان اضافه می‌کنند، ما نباید حکومت عراق را با قدرت شیعه که تحت نظر و کنترل نباشد، به رسمیت بشناسیم. حکومت با اکثریت در عراق انجام دموکراسی را غیرممکن خواهد کرد. ایشان اضافه می‌کنند، این کار یک بازیگر سیاسی است، ولی چگونه باید انجام شود؟ از جنبه نظامی که موفق نمی‌شوند، چون نبردها را بردند، ولی در جنگ در حال شکست خوردن هستند. این کار را از جنبه سیاسی انجام می‌دهند، دارای مشروعیت سیاسی هم نیست. اینجاست که از زیرساخت‌های اطلاعاتی و ارتباطی کمک می‌گیرند. امروز سیاست و اقتصاد را بدون زیرساخت‌های اطلاعاتی و ارتباطی نمی‌توان مطالعه کرد. البته نباید گفت رسانه‌ها آنقدر قدرت دارند که همه چیز را تغییر دهند، که این غلط است، ولی ما باید بدانیم که رسانه‌ها به خودی خود عمل نمی‌کنند، برای اینکه در غرب، به‌ویژه رسانه‌ها، قسمتی از زیرساخت‌های اقتصادی و سیاسی هستند و خود رسانه‌ها و صاحبان آنها و صحنه‌های رسانه‌ای که می‌بینیم، در پشت همین قدرت‌های اقتصادی و سیاسی و دولتمردان هستند. ما فقط آن را که روی صفحه می‌آید، ملاحظه می‌کنیم. این را فقط آقای کسینجر

نمی‌گوید: این را فقط شما از خودتان هم در این کشور نمی‌شنوید. این حتی از بزرگترین مقام و انجمن علمی آمریکا هم تراوش می‌کند. بزرگترین انجمن آمریکا که بزرگترین مخترعان، مکتشفان و دانشمندان در آن عضو دارند، *انجمن علم و هنر امریکا* است. این انجمن مجله‌ای دارد به نام *دالاس*. در شماره تابستان ۲۰۰۴ آن، مقاله‌ای وجود دارد که از سوی دونفر از نخبگان بزرگ آمریکا به نام *جان استاین برنر نسی گالر* نوشته شده است (اگر کسانی که علاقه دارند می‌توانند از اینترنت بگیرند) و عنوان آن، چشم‌اندازی به امنیت امریکا است. مقاله مفصلی است. چون این مطالعات تحقیقی است و یکی از بنیادهای بزرگ آمریکا به این آقایان کمک می‌کند که انجام بشود. این گزارش، گزارش اولیه این پروژه است. در این گزارش دو موضوع وجود دارد که از جنبه بحث ما خیلی مهم است. این گزارش می‌گوید، با این اقداماتی که ما انجام می‌دهیم، تنها وضع دموکراسی در کشورهای دیگر در خطر نیست. اگر هم دموکراسی را بخواهیم تعمیم بدهیم، این مقاله موضوع دموکراسی آمریکا را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید؛ با این سیاستی که ما پیش گرفتیم، خطر اینکه ما از جنبه دموکراسی آسیب ببینیم، خیلی زیادتر شده است. توجه کنید، نخبگان آمریکا با خود نخبگان آمریکا صحبت می‌کنند. بعد صحبت به امنیت کشیده می‌شود و آنگاه از فن‌آوری‌های هسته‌ای و قدرت آمریکا به‌ویژه در دارا بودن بمب‌های هیدروژنی و اتمی سخن به میان می‌آید و بعد این را با روسیه و چین مقایسه می‌کند. دو نکته جالب در این مقاله هست که بنده می‌خواهم در اینجا عرض کنم. نکته اول این است که اگر نظام جهانی با وضع فعلی پیش برود که آمریکا در رأس آن قرار دارد، و اگر سیاست‌گذاری نظامی و برتری نظامی که آقای بوش معتقد است ما باید همواره از آن برخوردار باشیم و آن را برای حفظ منافع امنیتی و اقتصادی خودمان اجرا کنیم، با همین وضع فعلی ادامه یابد، این، ما را با روز رستاخیز نزدیک می‌کند. لغت رستاخیز را به کار می‌برد که به معنی روز قیامت و هم‌معنی با انهدام است. حرف بسیار بزرگی است.

نکته دوم این مقاله حتی جالب‌تر از اولی است. اینها می‌گویند تنها الگویی که می‌تواند ما را به یک راه معقولانه راهنمایی کند، آن راهی است که الان چین در پیش گرفته است. عجیب است!

اینها از چین انتقاد می‌کنند که در زمینه حقوق بشر فلان کار را نمی‌کند، در زمینه اقتصاد همان کار را کرده است و اینها. بعد این نخبگان می‌خواهند چین را راهبر و راهنما و نجات‌دهنده وضع فعلی امریکا و جهان قرار دهند. این خیلی تعجب‌آور است. فرصت نیست اینجا عرض کنم. تنها بگویم که اینها دلیلی می‌آورند که چینی‌ها در حفظ منافع خودشان عاقلانه رفتار می‌کنند. اخیراً ژنرال ابیزت، فرمانده کل نیروهای امریکا در بغداد، با واشنگتن پست مصاحبه‌ای داشت که در آنجا می‌گوید، رسانه‌های مسلمان‌ها و روشی که آنها در استفاده از این ابزارآلات اطلاعاتی به کار می‌برند، بزرگترین صدمه را به ما زده است. این جالب است. این‌گونه اظهارات، بی‌سابقه است. در حالی که درست که برعکس بود؛ یعنی این دنیای اسلام و جهان سوم بود که از جهان اول و دوم شکایت می‌کرد ولی اینها اذعان می‌کنند که ورق برمی‌گردد. گرچه ما مهاجمیم و سعی می‌کنیم، ولی شرایط به وجود آمده به دنیای اسلام این فرصت را می‌دهد که با ما مقابله کند و ما را به بن‌بست بیندازد. اینجا صحبت این است که در استعمار فرانو ما در یک تقاطعی قرار گرفتیم که برعکس استعمار نو، امتیازاتی داریم که آن موقع نداشتیم. الان امکاناتی وجود دارد که آن موقع نبود. البته چالش‌ها هم خیلی بیشتر و رنگین‌تر و عناوین آن مختلف شده است. شما این را بیشتر می‌توانید ببینید، نه از نگاه دنیای اسلام بلکه از زاویه‌ای که ابرقدرت به دنیای اسلام و نظام اسلامی نگاه می‌کند. اخیراً پنتاگن درباره استراتژی سیاسی و ارتباطی امریکا گزارشی تهیه کرده که خیلی جالب است. بنده مقداری از آن را، به طور خلاصه، در ستون چشم‌انداز هفته گذشته در کیهان آوردم و در شماره‌های بعد نیز ادامه خواهم داد، اما در اینجا دو - سه موضوع از آن گزارش را برای اطلاع شما مطرح می‌کنم. این گزارش می‌گوید، امریکایی‌ها به طریقی خود را داخل چالش‌های دنیای اسلام وارد کردند که ما (منظورش امریکاست) اکنون دشمن اغلب مسلمانان شده‌ایم. براساس این گزارش، هدف امریکا در پشت پرده قبولاندن ارزش‌های غرب به مسلمانان است کاملاً برعکس جنگ سرد، که استعمار نو باشد، کوشش امریکا خاموشی امپراطوری با کشوری که ما را تهدید کند، نیست، مثل شوروی و شاید حتی ایران یا عراق. بلکه جدیت ما این است که طیف وسیعی از نهضت تمدن اسلامی را به طریقه و آیین خود برگردانیم (گزارش، لغت

آیین یا کیش را به کار می‌برد) تا ارزش‌های غربی تجددگرایی را بپذیرند؛ دستوری که ما آن را در جنگ علیه تروریسم، پنهان نگاه داشته‌ایم. گزارش می‌گویید، چالش کنونی برای ما این است که فراسوی کلیشه‌های جنگ سرد گذشته عمل کنیم، به‌ویژه در حوزه ارتباطات استراتژیکی پاسخ‌های ابتکاری برای حل مشکل خود بجوییم، و این کار را هرچه فوری‌تر انجام دهیم، زیرا در حال حاضر موقعیت یا دست بالا با دشمن، یعنی با مسلمانان است. بعد این گزارش مسلمانان را تقسیم می‌کند به مسلمانان رادیکال، مبارز، جهادی‌ها، حتی مسلمانان غیرخشونت‌ی در مقایسه با مسلمانان خشونت‌ی، مسلمانان بد در مقابل مسلمانان خوب. آنگاه می‌گوید، اقدامات امریکا (عین عبارت است) نه تنها در این مورد و در برخورد با مسلمانان با شکست روبه‌رو شده است، بلکه نتیجه آن کاملاً برعکس آن چیزی بوده است که ما انتظار داشته‌ایم. فرصت نیست، ولی باید از خودمان سؤال کنیم که این چگونه صورت گرفته است؟ چه فرصت‌هایی برای آنهاست؟ چه فرصت‌هایی برای دنیای اسلام است؟ چه فرصت‌هایی برای ساختارهای فرهنگی و رسانه‌ای آنها چه فرصت‌هایی برای ما وجود دارد؟ از دیدگاه این گزارش، وضع امروزی امریکا در دنیای اسلام، جنگ ایده‌ها و عقاید است و حتی به گفته خود گزارش اطلاعات و مدارک موجود از عقاید عمومی دنیای اسلام نگرانی‌های بیشتری را برای خود امریکا دربردارد. چرا؟ گزارش این اصطلاح را به کار می‌برد (عین آن): زیرا در دو سال گذشته پیام‌های جهادی‌ها که به سختی به ارزش‌های امریکا حمله می‌کند، از طرف مسلمان‌های معتدل و غیرخشونت‌ی مورد قبول و باور قرار گرفته است. بعد می‌گوید، جنبش مسلمانان بیشتر کیفی است تا کمی. به این معنا که مسلمانان معمولی از ردیف مخالفان نرم به ردیف مخالفان سخت در حرکت هستند. حال چه کسانی باید مورد هدف بمباران تبلیغاتی و پروپاگاندای امریکا قرار بگیرند؟ این گزارش این‌طور پیشنهاد می‌کند، اهداف پیام امریکا باید به سوی گروه‌های ویژه مسلمانان باشد؛ از جمله بازرگانان، اصناف، دانشمندان، مربیان و معلمان غیردینی - نه تنها دینی، با دینی‌ها کاری ندارم - بازیگران سیاسی و متصدیان اداری، مدیرکل‌ها، موزیکدانان، هنرمندان، شعرا، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، هنرپیشه‌ها و مخاطبان و تحسین‌کنندگان آنها - التفات می‌کنید که افرادی که در بالا هستند و گروهی هم هستند

که آنها را تحسین می‌کنند. این افراد مورد توجه آنها هستند. این گزارش خیلی جالب است، اما چون فرصت نیست، من ادامه نمی‌دهم. حال چه باید کرد؟ در این محیط استعمار فرانو، در وضع ویژه‌ای که ما قرار داریم، چه استراتژی‌ها و کارهایی می‌توانیم انجام دهیم، به‌خصوص از جنبه رسانه‌ای و اطلاعاتی - ارتباطی. ولی قبل از اینکه به این پرسش جواب بدهیم موضوعی را می‌خواهم مطرح کنم. در دنیای علم و دنیای واقعی ما با دو نوع الگو و پارادایم سروکار داریم. یکی را می‌توان گفت الگوی کامل و یکی را هم می‌توان گفت الگوی ناقص. با الگوی ناقص نمی‌شود الگوی الگوی کامل را درست کرد، ولی می‌شود از الگوی کامل برای اصلاح الگوی ناقص کمک گرفت. الگوی کامل مسلمانان و دنیای اسلام چیست؟ من می‌پرسم الگوی کامل دنیای اسلام در همه امور زندگی ما چیست؟ الگوی کامل اسلام در مورد سیاست چیست؟ و در مورد جامعه‌شناسی چیست؟ چون الگوهای غرب الگوهای ناقص هستند؟ چون خودشان هم اعتراف می‌کنند که هنوز ما الگوی کامل جامعه‌شناسی نداریم. جامعه‌شناسان انگلستان در همه چیز با جامعه‌شناسان اروپا و آلمان موافقت ندارند. بنابراین اگر ما به سمت الگوهای ناقص رسانه و ارتباطاتی آنها برویم، نمی‌توانیم به پرسش‌هایی از الگوی کامل جواب بدهیم. به عبارت دیگر، رسانه‌های ما، احزاب سیاسی و تشکل‌های سیاسی ما به‌ویژه، دانشگاه‌های ما، مدارس ما، دروس ما، کتاب‌های درسی ما که زیرساخت‌های فرهنگی و ارتباطی ما را تشکیل می‌دهند، براساس کدام الگویی بنا شده‌اند و پیش می‌روند؟ در این امور نمی‌توان از الگوهای ناقص انتظار اصلاحات داشت. ولی آگاهی و دانش کافی از این الگوها وظیفه ماست. و ما باید به تاریخ برگردیم و آن الگوی کامل را خوب بفهمیم. اجتهاد علمی به ما اجازه می‌دهد در تمام رشته‌ها که الگوهای حداقل بهتری را در نظر بگیریم. جنگ یا فرهنگ سیاسی بدون رهبری تنها ابزاری است که مقاومت ما را به تأخیر می‌اندازد. کاری از پیش نمی‌توانیم ببریم. ما می‌توانیم برای ملاحظه خودمان، در سطح کلی مملکت و نظام و حتی دنیای اسلام پیشنهادهایی در خصوص رسانه‌ها و ابزارهای اطلاعاتی و ارتباطی ارائه بدهیم. اجازه بدهید بنده به خود جرأت بدهم و چند پیشنهاد ارائه کنم، نه در مورد رسانه‌ها، بلکه درباره اینکه یک نظام اسلامی از دنیای اسلام، در وضع فعلی اقتصادی و سیاسی

دنیا، در کدام جهت می‌تواند حرکت کند. بنده برای هر کشور مسلمان و هر نظام اسلامی - اگر نظامی اسلامی باشد - برای ۲۰ سال آینده چهار پیشنهاد دارم (چون دنیای غرب هم این‌گونه فکر می‌کند. آنها هم ۴، ۵ یا ۶ پیشنهاد دارند، هم در دانشگاه‌هایشان می‌گویند، هم سیاستگذاری می‌کنند و هم در سازمان ملل متحد و جاهای دیگر آن را عملی می‌سازند.) اینها رسانه‌ای نیست و کلی است چون رسانه‌ای‌ها بعداً می‌آید. یکی این است که ما به عنوان یک واحد در دنیای اسلام یا هر واحد دیگر، مسیر جهانی شمولی خودمان را طی کنیم. بگوییم اصلاً جهان شمولی مهمتر از ملی‌گرایی است. ما می‌خواهیم به سمت آن برویم، خجالت هم نکشیم، بلکه به آن افتخار کنیم. اتحادیه امت اسلامی ترویج کنیم. چون اگر چنین نکنیم، کسان دیگری این کار را برای ما انجام می‌دهند. در جهانی‌سازی یا شما باید وارد معرکه بشوید، یا آنها را تقلید کنید یا درباره آنها به تحلیل و ... بپردازید. این نفی کشورها نیست، نفی ملیت‌ها نیست، این نفی این آرزوی ما نیست که روی سه کشور مثلاً عراق و ایران و افغانستان با هم یکی باشند و برای ۲۰ سال آینده، نه تنها ما قراردادهای اقتصادی داشته باشیم که نمی‌تواند پایه وحدت باشد، بلکه خود فرهنگ و خود معرفت‌شناسی را ارائه بدهیم که بتواند پایه وحدت قرار گیرد. خانم‌ها و آقایان، پایه وحدت غرب، هرچه هم که دارند، به ظاهر در نتیجه قراردادهای سیاسی و اقتصادی و حقوقی است، ولی اساسش آن نیست. اساس این وحدت بر معرفت‌شناسی، فرهنگ و زبان و دین است، ولو هم اعتقاد نداشته باشند.

دوم ما باید یک مسیر اقتصادی - اجتماعی داشته باشیم و پیش‌کسوتی را ترویج کنیم و این مسیر اقتصادی - اجتماعی ما نه تنها با مفهوم عدالت که با اجرای آن عملی بشود. ما در سطح ملی و بین‌المللی مطرح کنیم که تا عدالت برقرار نشود، سیاست معنی ندارد. الان کسی این حرف‌ها را زیاد نمی‌زند. ما حداقل حرف آن را بزنیم، بعد هم عمل کنیم.

سوم: ما باید مسیر مردم‌سالاری خودمان را توسعه بدهیم. باید بگوییم دموکراسی با مردم‌سالاری مورد نظر ما تفاوت دارد و مردم‌سالاری ما این است. آن را تعریف کنیم و مدلولات فکری برایش بیاوریم. آنچه را که عمل می‌کنیم نشان بدهیم و اینها را از رسانه‌ها پخش کنیم، در

کنفرانس‌ها مطرح سازیم، در دانشگاه‌های خودمان به آن افتخار کنیم که ما اینها را تصحیح و نقد می‌کنیم. ما باید پیش‌کسوتی و پیش‌قدمی این کار را به دست بگیریم. چون اگر باور نداریم، دیگر این کم و کسری خودمان است.

چهارم ما باید در مسیر عمرانی جهانی حرکت کنیم، یعنی باید بگوییم ما می‌خواهیم برای جهان عمران بیاوریم. رفاه بیاوریم. ما می‌خواهیم بی‌سوادی از بین برود. فقر از بین برود و اینها را هم جدی می‌گیریم و برای اینها هم برنامه داریم. اینها را تبیین کنیم. اگر چنین کنیم، ما مفهوم عدالت، مفهوم امنیت و مفهوم وحدت و مفهوم اسلام را با هم یکی و خلاصه کرده‌ایم. الان غرب، امریکا و اروپا همین کارها را می‌کنند. آنها در دانشگاه‌هایشان همین مفاهیم را با قرائت خودشان و از جنبه خودشان مطرح می‌کنند و در کتاب‌های درسی می‌نویسند و در رسانه‌ها هم هست. عمر این جریان هم ۲۰۰ سال است. فقط هر سال کم‌وکسری آن را درست می‌کنند. اگر اینها، اهداف متعالی ما بشود، حتی در حد فکرکردن، سؤالی که پیش می‌آید این است که در مورد رسانه‌ها چه باید کرد و مقصود از رسانه‌ها رسانه‌های جمعی است که می‌تواند گستره وسیعی را شامل شود که نه تنها اینترنت، رادیو، تلویزیون، ماهواره، فاکس، ویدئو، دیسک و... بلکه رسانه‌های جمعی سنتی خودمان را هم دربرگیرد. البته فعلاً رسانه‌های جمعی با فناوری مدرن را در نظر می‌گیریم. بنده شش پیشنهاد دارم چرا که ما باید یک استراتژی ارتباطاتی و رسانه‌ای درازمدت و نوآور داشته باشیم. اگر هم هست به من ارائه کنید که ببینیم چیست؟

در وهله اول ارائه استراتژی است. تا این مرحله نباشد، نمی‌توانیم به مرحله دوم برویم. مرحله دوم چیست؟ اینکه ما باید توانایی و اراده و تدبیر عملی کردن صحیح این‌گونه استراتژی را هم دارا باشیم. من روی توانایی، اراده و تدبیر تکیه می‌کنم. حال این توانایی چه نوع توانایی است؟ آیا ما اراده داریم، تدبیر مدیریت داریم؟ اینها انتقاد نیست. اینها مواردی است که باید روشن کنیم، باید روی آنها کار شود. سوم لازمه این‌گونه استراتژی‌ها چیست - که بهتر است به جای لغت غربی استراتژی از دوراندیشی استفاده کرد و خیلی هم بهتر است. این فرنگی‌ها، که خدا از ما دورشان کند، از همان ابتدا این لغات را آوردند. بدون اینکه خودمان بفهمیم. بدون اینکه کسان

دیگری بفهمند. اما دوراندیشی لغت خیلی خوبی است. ما برای هزارسال در قرون وسطی دوراندیش بودیم. ما عزت و کرامت داشتیم. بزرگواری و صیانت داشتیم، اینها کجا رفتند؟ اینها استراتژی است، وگرنه استراتژی موضوع فنآوری نیست. استراتژی یعنی nohow به قول آنها استراتژی یعنی ما کجا می‌رویم. افق کجاست. بعد از ۲۰ سال یا ۳۰ سال به کجا می‌رسیم. راهنمای این کاروان کیست؟ کاروانسرا کجاست؟ لازمه اینگونه استراتژی‌ها وجود کادر و سازمان و مؤسسات و متصدیان ثابت - ثابت و دور و دراز نه کم مدت - و دانا و بصیر می‌طلبند که هر آن با بادهای وزنده سیاسی و اداری کنار نرود و راه را ادامه بدهند. اگر دوراندیش هستند، باید پاسبان و محافظه‌کار باشند.

چهارم. لازمه یک استراتژی دوراندیشی در رشته ارتباطات و رسانه‌ها تحقیق و پژوهش و تولید اطلاعات دانش بومی و مستقل خودمان است. اگر ما آن را تولید نکنیم مجبوریم از نتیجه اطلاعات دیگران سود ببریم که برای ارزش‌های دیگری تولید شده است. اگر کتابخانه داریم، اگر مؤسسات تحقیقی داریم، باید اینها را به کار بیندازیم که اطلاعات از دیدگاه خودمان باشد. کم‌وکسری‌اش را می‌توانیم از کسان دیگر بگیریم، اگرچه آنها را هم باید مطالعه کنیم، اما کسان دیگر نباید برای ما اطلاعات و پژوهش تعیین کنند. چرا؟ برای اینکه در اسلام اطلاعات خنثی نیست. با ارزش‌ها سروکار دارد. با اخلاق سروکار دارد. در علم هم همینطور. هیچ تکنولوژی و فنآوری خنثی نیست. همیشه به نوعی به ارزش‌ها گرایش دارد.

پنجم. اینگونه تحقیقات و پروژه‌ها بدون نیروی انسانی جدید که در دانشگاه‌ها و مؤسسات فرهنگی و تحقیقاتی تربیت شوند، امکان ندارد. باید ما اینها را تربیت کنیم. ما به یک انقلاب و دگرگونی علمی و الگو نیازمندیم. در رشته رسانه‌ها، ما از الگوی رسانه‌های دیگر (حداقل از پایه‌هایش) استفاده می‌کنیم. شاید نزدیک به ۸۰ درصد قانون مطبوعاتی ما، که عمری نزدیک به نود سال دارد، کارهایی است که فرانسوی‌ها، بلژیک‌ها و سوئیسی‌ها کردند و ما فقط تغییرش می‌دهیم تا بحران‌های آنی که با آنها مواجه هستیم پشت سر بگذاریم. ولی ما انقلاب کردیم و باید از خودمان بپرسیم که در یک انقلاب اسلامی، الگوی مطبوعات اسلامی چیست؟ مدلولات نظری و

عملی آنها چیست؟ و اگر باید کمک بگیریم چه کمکهایی باید از آنها بگیریم. نه اینکه الگوهای دیگر را بگیریم و بگوییم این احتیاجات را ما در مملکتمان داریم و بعد آن الگو را برگردانیم و چیزی به آن بیفزاییم و از آن استفاده کنیم. این همان الگوی ناقص است که می‌خواهیم موضوعات کاملی را با آن پاسخ بدهیم که نمی‌شود. برای اینکه الگوی رسانه‌ای ما فقط ابزار و آلات نیست. ما با ابزار و آلات نمی‌توانیم کار کنیم، مگر اینکه فلسفه کار آن ابزار و آلات را داشته باشیم. وگرنه می‌شویم مهندس پل‌سازی. مهندس‌ها پل را می‌سازند، ولی یک کسی فکر می‌کند چرا آقایان مهندس باید این پل را بسازند... بنابراین، اطلاعات با دانش فرق می‌کند. اطلاعات را باید تصفیه کرد. روی آن کار کرد تا دانش ایجاد شود. اطلاعات با دانش یکی نیست. همان‌طور که داده‌های آماری با اطلاعات فرق می‌کنند و همان‌طور که اطلاعات و دانش با هم فرق می‌کنند، دانش با فضیلت و حکمت هم متفاوت است. چون حکمت و فضیلت جزو فرهنگ اسلامی ما نیست. اگر ما حکمت نداشته باشیم، دانش و اطلاعاتی را به وجود می‌آوریم که به خودمان صدمه بزند. دانش خوب که با اهداف یک جامعه مطلوب مطابقت داشته باشد، حکمت می‌گویند. این حکمت و فضیلت بود که وقتی غرب در تاریکی قرار داشت، نه فقط اطلاعات و دانش که بیداری و رنسانس هزار ساله اسلام را به وجود آورد. جبر را اختراع کردیم. نجوم را پیش بردیم و پزشکی را. بنابراین من همیشه گفتم و اعتقاد دارم، هم از جنبه مذهب و دینمان و هم از جنبه علمی که ما باید برگردیم و ببینیم چه الگوهای تمدن آن زمان را به وجود آورد. آیا الان از آن الگوها می‌توانیم استفاده کنیم و اگر نکنیم، چه تغییراتی می‌توانیم در این الگوها انجام بدهیم. نه اینکه بگوییم چه الگوهای در ۲۰۰ سال و ۳۰۰ سال گذشته غرب وجود داشتند و حال ما آن الگوها را بگیریم و استفاده کنیم.

و بالاخره ششم اینکه، ما باید اتفاقات، واقعیات دنیا و احتیاجات منطقه و اخبار دنیا را از دیدگاه خودمان تفسیر و خبرنگاری کنیم. چون خبر بی‌طرفانه وجود ندارد. دیدگاه‌ها داخل این کار می‌شوند. بنابراین از جنبه رسانه‌ای ما باید سعی کنیم رسانه‌های ما در سطح ملی و بین‌المللی، وقایع روز را تعریف، بیان و تحلیل کنند و این توانایی را داشته باشیم که این کار به صورت مداوم و نه تدریجی و دیمی صورت گیرد. به عقیده من اگر ما این کارها را انجام دهیم موفق خواهیم شد. من امیدوارم این صحبت‌های من فقط به صورت انتقاد نباشد. من معتقدم همین امروز که ما در این جلسه حضور داریم، این از برکات جنبش‌هایی است که ما انجام دادیم وگرنه

نه بنده می‌توانستم در تهران باشم، نه فکر می‌کنم همه ما چنین جلسه‌ای تشکیل می‌دادیم. بنابراین باید اذعان و اعتراف کنیم و موفقیت‌های خودمان را ببینیم و با روشن‌گری کامل توجه کنیم این استعمار فرانو با این تسلط جدیدی که دنیا را می‌خواهد فراگیرد، چیست تا بر مبنای آن کار و برنامه‌ریزی کنیم.